



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۱۲/۰۸



م. اسحاق نگارگر

اشک هدیه گران بهایی برای زنان

و خدا هدیه گرانبهای اشک را به انسان داد تا بر رنج ممنوع خود بگریزد و مرهم گذار دل های زخمی باشد ولی مردان این هدیه گرانها را دادند و مردانگی و غرور را خریدند و عواطف قلبی را از دست دادند. امروز نیز غرور و سرتنبگی مردانه بر سیاست های جهان حکومت می کند.



روسیه و چین هر دو با هم قطعنامه شورای امنیت را در مورد متارکه حلب ویتو می کنند و دلیل شان هم این است که گروه های ضد بشار اسد تجدید ساختمان می کنند و باز هم دور هم جمع می شوند.

اگر احساس دشمنی و نفرت همین است که شما در جهان دامن می زنید به زودی مردم را به سوی بنیاد گرایی های دینی؛ فرهنگی؛ ملی؛ سیاسی عقیدوی باز هم بیشتر می رانید. جهان ما به رقت قلب و اشک های زن نیاز دارد تا به هرگونه بی عدالتی و از جمله حق ویتو که در سازمان ملل امتیاز زورمندان است پایان دهد.

من اشک های زن را سه سال پیش یعنی در ۶ دسامبر ۲۰۱۳ در صفحه خود گذاشته بودم و اینک آن را باز می گذارم. آری ما همه در زوال مناسبات انسانی باید گریه کنیم. این ماشین گشتار که ناشی از غرور و خودبینی است هرچه زودتر باید از کار بیفتد.

بار ملامتی را بر همدیگر افگندن انسان را نجات نمی دهد. راه همزیستی همین است که هر که هر چیز خوب دارد برای خود نگاهش دارد و آزادی انتخاب را از دیگران سلب نکند. برمنگم نگارگر ۶ دسامبر ۲۰۱۶

*** **

اشک هدیه گران بهایی برای زنان

زن ها به حساب عواطف رقیقی که دارند زود گریه می کنند و بسیار گریه می کنند. خواهری داشتم که خدایش غریق رحمت کناد هنگامیکه جان اف. کندی در امریکا ترور شده بود آن خواهر من سه روز به خاطر جوانی او گریه می کرد و چنان به تلخی می گریست که گویی برای یک عزیز از دست رفته خود گریه می کرد. بعد ها اندیوال خود را نیز می دیدم که وقتی فرزندان ما مریض می شدند او شب تا سحر بر بالین شان بیدار می نشست و گریه میکرد چنانکه پنداری مریضی را با اشک های خود علاج می کرد. اکنون که ما هر دو به سن تقاعد رسیده ایم برای من یک رشته کار های نویسندگی شغلی جبری نیست و به اختیار خود هر وقت خواستم کار می کنم و اگر نخواستم کسی

کاری به کارم ندارد ولی اندیوال من هنوز هم به همان سخت جانی کار می کند، گُل پروری می کند و من در این گونه مواقع شانه بالا می اندازم و با خود میگویم چنانکه من به کار نویسندگی مشغولم او هم به ذوق خود گل پروری می کند و حتماً از کار خود لذت می برد و اما یک چیز که گاهی مرا رنج میدهد و با خود می گویم کاش خداوند در حق این پیر زن و پیرمرد یک لطف خاص می کرد و هر دوی ما را از نیاز خوردن بی نیاز می گردانید تا اندیوال من برای تهیه غذای مان هیچ زحمت نمی کشید. من در غذا سلیقه ای خاص ندارم و هر چیز را که به عنوان غذا جلوم گذاشتند با اشتهای کامل میخورم ولی اندیوال من بسیار چیز ها را خوش ندارد و به استثنای دست پخت خود و عروش غذای دیگران را هم چندان نمی پسندد و اگر احياناً غذای درست کرده اش مطابق ایدیالش نبود دیگر برخورد نیز غم غم و شاید پنهان از چشم من گریه هم می کند و من باخود می گویم " آخر این بیچاره چه وقت تقاعد می کند و از جنجال این پخت و پز خلاص می شود؟

به هر صورت از مقصود دور نیفتم، آنچه در یادداشت امروز تقدیم می کنم ترجمه یک آهنگ فرانسوی است که دوستی آنرا با زیرنویس انگلیسی به من فرستاده است و عنوانش اشک های زن است و من بالاخره از همین آهنگ دانستم که زنان چرا گریه می کنند.

آری خداوند (ج) هدیه گرانبهای اشک را به زنان داده و از ما مردان دریغ داشته است تا رقت عواطف ما فدای غرور مردانه گردد که حتی در کودکی هم وقتی گریسته ایم به ما گفته اند: "بیغیرت مردام گریان می کنه". من گاهی دلم می شود برای اندیوال خود گریه کنم که مصداق واقعی همان ضرب المثل تا جان به تن است جان بکن است، میباشد.

این ترجمه را برای او و زنان زحمتکش دیگر که بار کار خانه را به دوش دارند تقدیم میکنم و برای اندیوال خود اطمینان می دهم که اگر برای رفع زحمت او می توانستم دست از غذا خوردن بکشم حتماً همین کار را می کردم ولی حیف که به قول شیخ سعدی:

این شکم بی هنر پیچ پیچ هیچ نداند که بسازد به هیچ

این شما و این هم اشک های زن:

اشک های زن

کودکی از مادرش پرسید: "آخر گریه بهر چیست؟"

گفت مادر: "چون که زن استم".

باز کودک گفت: "من این را نمیدانم".

مادرش بگرفت در آغوش کودک را و گفت:

"آری، هرگز هم نمیدانی".

از پدر هم بعد ها کودک،
گشت پرسان: "مادرم آخر چرا پیوسته می گرید؟"
پاسخی روشن نداد آن مرد.
گفت: "زن ها بهر هیچ و پوچ می گریند".
بی دلیل روشن و مفهوم می گریند".

** * **

کودک آخر شد جوان،
با خدا آن عَقدۀ دیرینه را بگشود:
کای خدا، آخر زنان بهر چه می گریند بس آسان؟
ایزد او را داد پاسخ:
"آفریدم چون که زن را،
او زمن میخواست تا خاصش کنم پیدا،
شانه هایش آفریدم سخت نیرومند
تا بَرَد باری جهانی را،
آری، آری، سخت نیرومند اما نرم،
تا گُند احساس آرامش،
دادمش نیرو که بخشد زندگی،
لیک چون فرزند باشد سرکش و گپ نا شنو،
سرکشی را میدهد با مهربانی های خود پاداش،
دادمش نیرو که او دایم بماند استوار،
دیگران نا استواری چون نمایند اختیار،
گرچه باشد خسته و بیمار از صد گونه درد؛
لیک باشد خانه اش را مهربان غمخوار،
من به او احساس یک جا با حساسیت،
داده ام تا عشق او با کودکان،
فارغ از هرگونه قید و بند باشد؛
گرچه آنان مایۀ آزار او گردند.
دادمش نیروی بخشایش،
تا بپوشد چشم از کوتاهی شوهر،
در کنار او بایستد،
همچو صخره فارغ از تشویش و ضعف،
باز در پایان کارش اشک بخشیدم؛
تا بیفشاند سرشک هر دم که خود خواهد".

** * **

چشم بگشا، ای عزیز من!
نیست زیبایی زن در جامه های فاخر و زیبا،
یا به روی و موی خوش آراسته؛
هست زیبایی او در هر دو چشم او،
چشم او دروازه های قلب پُر مهر وی است،
عشق در چشمان زیبایش چه خوش جا کرده است،
قلب او از جوشش این اشک خونین زنده می ماند.

** * **

برمنگهم / ششم اکتوبر دو هزار و شش میلادی
متأسفم که این سرود را بدون زیرنویس انگلیسی اش این جا گذاشتم.
نگارگر

